

مباحث درس
انسان
طبیعت
طراح

مقطع کارشناسی

رشته ارتباط تصویری
مدرس: محمد مهدی ولیزاده

دویمسال دوم

سال تحصیلی ۹۹-۱۳۹۸

مؤسسه آموزش عالی روزبه

جلسه سوم



هنر مفهومی

کانسپچوال آرت Conceptual Art به معنای هنر مفهومی می باشد. هنری که در آن بیان معنی و مفهومی خاص، مهمترین وجه اثر و هدف فقط ارائه اندیشه است، خارج از هر فرم و ساختاری. هنر مفهومی شکلی از بیان هنری است که می کوشد تا با نیروی ذهن به اثر جنبه هنری داده و آن را از قید و بند فیزیک و ظاهر کار تا حدی آزاد نماید. در این راه، هنرمند از هر آنچه که دوست دارد و یا مناسب با هدف و بیان فکرش است، برای عینیت بخشیدن به تفکر و آرمانش استفاده می کند. این ابزار ممکن است با هم ناهمخوان باشد، مانند شیشه، خاک، چوب، پارچه، میز شکسته، کتاب، بدن انسان، چراغی کهنه و ...



هنرمند ابزار مادی را بی اهمیت، از بین رفتنی، دور از زیبایی شناسی دانسته و تنها برای انتقال مستقیم یک مفهوم یا تصور از آنها سود می جوید. این مفهوم یا تصور معمولاً آگاهی به مکان و یا رویداد یا تصور و برداشتی فنی از علم یا فلسفه است. گاهی نیز هنرمند در پی بیان اعتراضش به واقعه ای است با بیانی متفاوت.



در دایره المعارف هنر آورده شده است: در این نظریه (کانسپچوال آرت)، مفهوم (انگاشت کلی از موارد خاص) اهمیت دارد و نه چگونگی ارائه آن. فکر هنرمند مهم است و نه شیئی هنری. هدف رسانیدن مفهوم به مخاطب است. وسیله بیان هر چه می تواند، باشد. از آغازگران این گرایش می توان به هنرمندان آمریکایی انگلیسی همچون جوزف کاسوت، لارنس وینر، استنلی براون، داگلاس هیوبلر، بروس نومن و به گروه «هنر و زبان» در انگلیس اشاره کرد.



شایان توجه است که هر اثر هنری باید دارای مفهوم باشد. مفهومی که معنایی را فرای ظاهر و صورت اثر ارائه می نماید. القای معنا در هنر مفهومی ممکن است شخصی باشد، چه برای هنرمند و چه برای مخاطب و چه در عنوان اثر و چه در ارائه ی آن. در اینجا بیننده با خود اثر در ارتباط است و نیازی به برقراری ارتباط با خالق اثر نیست.



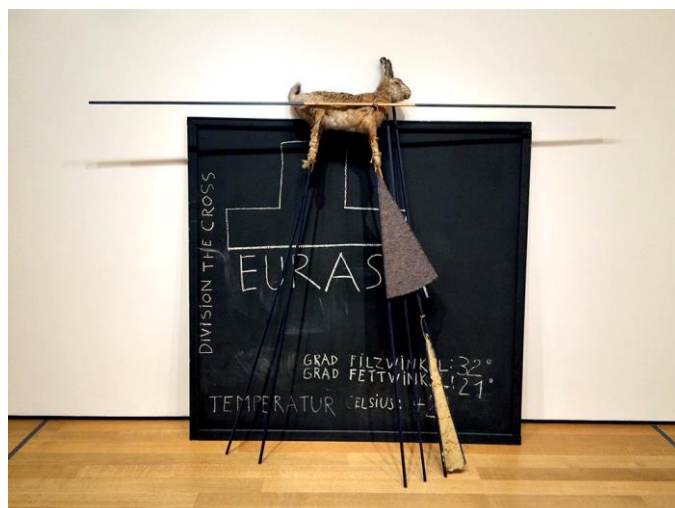
مارسل دوشان نقاش فرانسوی گریزان از جنگ (۱۸۸۷-۱۹۶۸) یکی از بنیانگذاران و از مطرح ترین و کارآمدترین هنرمندانی بود که با اشیاء حاضر آماده ready-made کانسپچوال آرت را به عنوان یکی از گرایش ها و جریان های هنری پست مدرن، مطرح و تثبیت کرد. وی در توصیف این هنر می گوید: «واقعیت این است که من تفکرات ضداجتماع داشتم. وقتی یک چرخ دوچرخه را روی یک چهارپایه گذاشتم که چنگک هایش رو به پایین بود، نه هیچ ایده ای حاضر و آماده داشتم و نه چیز دیگری. فقط من باب تفریح بود. این نوع تفریحی بود که در ذهن داشتم.» اصالت فکر و ایده در هنر مفهومی چیزی فرای درک مخاطب نیست. او با فهم خود، ایده (انتزاعی) هنرمند را گرفته، بازسازی کرده، در ذهن خویش پرورش داده و در ساختن آن مشارکت می کند.



هنر مفهومی Conceptual Art نحوه ای از ارایه اثر هنری معاصر است که در آن اندیشه و مفهوم خاصی که معمولاً فردی، پیچیده و کلی است به صورت انتزاعی و غیرقاعده مند و بر اساس نفی زیبایی شناسی شکل بوجود می آید. هنر مفهومی با «مفهوم» به عنوان محتوای آثار هنری متفاوت است، اما می توان آن را شکل انتزاعی از اندیشه ای دانست که در ذهن هنرمند از معنا و اثر هنری بوجود می آید و سرانجام در ساختاری پیشنهادی و به صورت های بسیار متنوع به نمایش گذاشته می شود. به این ترتیب اثر هنر مفهومی متناسب با عملکرد کلی و روابط میان اجزایش خصوصیتی تغییرناپذیر دارد. به همین دلیل نیز در نزد هنرمندان این جنبش معنای هنر، اثر هنری و روابط آن با انسان، طبیعت و زیبایی شناختی از منظری غیر از مدرنیسم مجدداً مورد پرسش و تردید قرار می گیرد.



در اصل هنرمندان هنر مفهومی به شیوه های مختلف: انستالیشن، مینی مالیسم، پرفرمانس و ... سعی کرده اند آنچه را هنرمندان «پاپ آرت» بدون نظریه پردازی هنری به صورت آشفته ای مطرح کردند، با زیبایی شناسی متناسبی معنی کنند. آنها در واقع چیستی و طبیعت هنر را به روشی صریح و با توسل به ارایه مفاهیم اشیاء به شکل های مختلف و معرفی لغوی و توضیحات نوشتاری مورد پرسش قرار می دهند، بدون این که به شکل ذهنی و صورت خیالی اثر اهمیت داده شود.



در آثار هنر مفهومی رابطه هنرمند، اثر هنری و مخاطب دگرگون می شود. به این ترتیب اثر مفهومی محاکات طبیعت و صورت های گوناگون آن نیست، بلکه هنرمند با اتکا به منطق فردی خویش از امکانات زبان و بیان مستقیم در طبیعت و در زندگی بهره می گیرد و در بسیاری از موارد علاوه بر چپستی اشیاء، واقعیت های سیاسی، اجتماعی و تکنولوژیک موضوع کار او را تشکیل می دهد. در این رابطه مخاطب و گاه خود هنرمند بخشی از کلیت و شکل اثر هنری و مفهوم آن به شمار می آید. قاعدتا این نوع بیان در اثر هنری حاصل جامعه ای است که سیطره مدرنیسم بر آن همه اشکال تجربی و صورت های هنر مدرن را درنور دیده است و در عین حال نشانگر افول شیوه ها و تجربی است که مدرنیسم بنیان آن ها را در هنر گذارده است. به همین دلیل بدون درک تجارب، خصوصیت جستجوگرانه و تحولات هنر مدرن، «هنر مفهومی» و تظاهرات مختلف آن تنها صورت مسخ شده ای از هنر را به نمایش می گذارند. اما واقعیت این است که تحولات هنر غیرقابل پیش بینی است و به نظر می رسد که در جامعه پسامدرنیسم ذائقه مدرستانه بر تحولات هنری غلبه یافته است.



شکل گیری مدرنیسم بر اساس تنوع، تجدد، فردپرستی و نفی سنت های ماقبل خود منجر به ظهور شیوه ها و مکتب های گوناگونی در هنر غرب شد که یکی پس از دیگری قوام و کمال هنر مدرن را رقم زدند. موضوع و شکل آثار هنر مدرن اگر چه حاصل تحولات تاریخی هنر غرب، به ویژه پس از دوره رنسانس محسوب می شود، اما مدرنیسم به طور اجتناب ناپذیری نافذ معنی و شکل هنر پیش از خود نیز می باشد. زیرا هر تجربه جدیدی می توانست دارای اصالت باشد و شکل کامل تری از هنر نوین را به نمایش بگذارد. به نظر می رسد آنچه به عنوان خصلت پژوهشگرانه و نوجویانه هنر مدرن و پیشگامان آن به شمار می آمد. در نیمه اول سده بیستم به انتها رسید و سرانجام مدرنیسم که با انکار موزه ها و ارزش های موزه ای شکل گرفته بود، به نوبه خود موزه های دیگری را بوجود آورد.



در گرما گرم جنگ دوم با مهاجرت بسیاری از هنرمندان اروپایی کانون هنر غرب به امریکا انتقال یافت و تحولاتی را در آنجا بوجود آورد. این تحولات اگر چه بر اساس آموزه ها و تجارب اساتید هنر مدرن شکل گرفت و حاصل اوج مدرنیسم به شمار می آید اما دگرگونی و فروپاشی مدرنیسم کلاسیک را هم به دنبال داشت. نسل هنرمندان پس از جنگ عمدتاً با جسارتی جنون آمیز آثاری خلق کردند که علاوه بر ظاهر ساختن سیر منطقی تحولات هنر مدرن، اضمحلال و بن بست آن را نیز نشان داد. پس از فروکش کردن مصائب جنگ دوم و پشت سرگذاشتن بحران های اجتماعی و اقتصادی و فراهم آمدن زمینه های رونق و توسعه مجدد اقتصادی، الگوی هنر و هنرمندان نسل پس از جنگ دیگر نمی توانست در اشکال و مفاهیمی که از مدرنیسم مایه می گرفت محصور بماند. همچنان که با گسترش لذت پرستی های فردی و اجتماعی، بی بند و باری، تابوی مصرف و مسخ رفتارهای انسانی ذیل نام دمکراسی، هنر مدرن دیگر نمی توانست آینه سرگشتگی و بی سرانجامی و مصائب درونی و پنهان جامعه پسامدرن باشد.



آخرین تحولات هنری ناشی از مدرنیسم به شکلی بسیار متنوع و در عین حال به صورتی بسیار پرباش و اشفته از نظر زیبایی شناختی و مضمون هنری در آثار هنرمندان پاپ آرت ظهور کرد. در واقع پس از این مرحله و در کنار تجارب هنرمندان پاپ آرت بود که به تدریج گرایشان مختلفی در هنر تجسمی ظاهر شد و خبر از سپری شدن دوران «ایسم» های گوناگون عصر مدرنیسم داد.



با ظهور جنبش های جدید هنری پس از دهه ۱۹۶۰، شکل و مضمون اثر هنری و رابطه اش با انسان و طبیعت مجدداً مورد پرسش قرار گرفت. هنرمندان از آخرین دستاوردهای تکنولوژیک برای بیان مفاهیم و موضوعات هنر خود بهره گرفتند. امکانات ضبط مغناطیسی تصویر صدا و پخش آن روی تعداد زیادی مونیتور، **Art Video** را وارد نمایشگاه های هنر تجسمی کرد. در ۱۹۶۵ مینی مالیستها با الهام از نقاشی های آبستره هندسی، شکل و حجم را در نهایت سادگی به کار گرفتند و با استفاده از ساختار صنعتی تلاش کردند که با کوچک ترین تغییرات در فرم بیشترین تأثیر را به روی مخاطبین آثار خود داشته باشند. هنر چیدمان **Instalation** که از اوایل قرن بیستم پیدا شده بود و یکی از نتایج اصلی مدرنیسم برای گریز از سنت نقاشی سه پایه ای و نقاشی به روی سطح به شمار می آمد، در این زمان برای گسترش فضای کار هنرمندان تجسمی رونق یافت و آثاری در ابعاد بزرگ و متناسب با فضا و عملکرد آن شکل گرفت.



در سال ۱۹۶۸ گروه هنرمندان انگلیسی موسوم به «هنر و زبان» Art and Language حول پرسش از رابطه میان نظر و عمل در خلاقیت هنری شکل گرفت. این گروه هنری با نفی هنر برای هنر و شیوه های بازمانده از هنر مدرن سرچشمه مفهوم در هنرهای تجسمی و بصری را زبان می دانستند و به همین دلیل در آثار خود از کلمات و توصیف نوشتاری بهره گرفتند. در کنار همین هنرمندان بود که جوزف کاسو Joseph Kosuth متولد ۱۹۴۵ با استفاده از نوشتار، بسیاری از آثار خود را به روی سطوح مختلف به وجود آورد: از جمله در «یک و سه صندلی» با کنار هم به نمایش گذاردن یک صندلی و تصویر آن در اندازه واقعی و معنی آن که عینا از فرهنگ لغت استخراج کرده بود، واقعیت مضمون شی و اثر هنری را مورد پرسش قرار داد.



در همین سال ها تعدادی از هنرمندان در امریکا و اروپا کارگاه های خود را وا گذاشته و برای استفاده از فضا های بزرگ و کار مستقیم در طبیعت به دریا، مزارع، بیابان ها و مکان های دور از دسترس روی آوردند. این عده که کارهایشان تحت عنوان **Land Art** دسته بندی شده است، آثاری در ابعاد بسیار بزرگ و در پهنای طبیعت بوجود آوردند که به مرور زمان و بر اثر تغییرات طبیعی از بین می رفت. اجرای آثار ناپایدار و میرا که نشانگر شور دو جانبه میان انسان و طبیعت بود و در عین حال نقش مشترک آن ها را در عالم هنر به نمایش می گذاشت، بازگشت به خاطرات افسانه ای و اسطوره های زندگی انسان در روزگاران بسیار دور را تداعی می کرد.



از سوی دیگر کسانی قابلیت های اندام انسان و حالات آن را بیش از هر ابزار دیگری برای ایجاد ارتباط با مخاطبین آثار هنری مناسب دانستند. آن ها گاه با تلفیق ویژگی های هنر تجسمی و حرکات اندام و توانایی های بازیگری و گاه با ایجاد خشونت و رفتارهای انزجارآمیز با جسم انسان که معمولاً خود هنرمند آن را به نحوی انجام می داد که به صورتی تکان دهنده مؤثر باشد، مفاهیم مورد نظر خود را اجرا می کردند. آثار این عده از هنرمندان ذیل عناوین **Bady Art**، **Happening** و **Performance** نامیده شده است.



به این ترتیب هنر مفهومی به عنوان جنبشی در کنار سایر جنبش های هنری دهه شصت که به قصد ارجح شمردن مفهوم مورد نظر هنرمند بر چگونگی ارایه آن نمایان شده بود، با معنایی گسترده تر سایر جریان های هنری هم عرض خود را دربرگرفت و بر بسیاری از جنبش های هنری پس از خود و نحوه ارایه آثار هنرمندان به شدت تأثیر گذارد. به طوری که اگر چه هر کدام به نوبه خود دارای ویژگی ها و حتی نام خاصی است، اما در مجموع از نظر زیبایی شناسی بر اساس نگرش هایی که در هنر مفهومی ظاهر شد، شکل گرفتند.

